میکرو فیلم تهیه شد

مرمت شد ۶۰/۸/۲۰

۱۳۵۳ ج

# کتابخانه آستانقدس

اسم کتاب خمسه نظامی ........ فارسی

مصنف سراینده حکیم نظامی ........

مؤلف

خطی نستعلیق مختلف السطر ........

چاپی

سال چاپ یا تحریر ........ عدد اوراق ........ ۲۷۰

جزء کتب ادبیات ........ شماره ........

شمارهٔ عمومی ۹۵۸۵ ........ شمارهٔ قبض ........

واقف ابوالفضل شاهرخی ........ تاریخ وقف دی ۱۳۵۴ ........

طول ۲۴ ........ عرض ۱۴ ........ گنجه ........

کتابخانه آستان قدس
ویژه خطی

این کتاب [illegible] از
کلام نظامی است

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
[illegible] شد [illegible]

[illegible] شماره [illegible]

خداوندا در توفیق بگشای / نظامی را ره تحقیق بنمای
دلی ده کو یقینت را بشاید / زبانی کآفرینت را سراید
مده ناخوب را بر خاطرش راه / بدار از ناپسندش دست کوتاه
درونش را به نور خود برافروز / زبانش را ثنای خود درآموز
بداوودی دلش را تازه گردان / زبورش را بلند آوازه گردان
عروسی را که پروردم بجانش / مبارک روی گردان در جهانش
چنان کز خواندنش فرخ شود رای / ز مشکین افسانه نقشش ملح شود جای
سوادش دیده را پر نور داراد / سماعش مغز را معمور داراد
مفرح نامهٔ دلهاش خوانند / کلید بند مشکلهاش [illegible] آنند
معانی را بدو ده سربلندی / سعادت را بدو کن نقش‌بندی
بحسن شاه شیرین کن جهانش / که خود بر نام شیرین هست [illegible]ش
نسیمی از عنایت یار او کن / ز فیض فطرت در کار او کن
بفیاض عنایت که باری / بارای کان که بر تاج داری

## [illegible]

بنام آنکه هستی نام ازو یافت / فلک جنبش زمین آرام ازو یافت
خدایی کآفرینش در سجودش / گواهی مطلق آمد بر وجودش
تعالی الله یکی بی مثل و مانند / که خوانندش خداوندان خداوند
فلک برپای دار و انجم افروز / خرد را بی میانجی حکمت آموز
جواهر بخش فکرتهای باریک / بروز آرندهٔ شبهای تاریک
غم و شادی نگار و بیم و امید / شب و روز آفرین و ماه و خورشید
نگهدارندهٔ بالا و پستی / گوای هستی او جمله هستی
وجودش بر همه موجود قاهر / نشانش بر همه موجود ظاهر
کواکب را بفرمان کارفرمای / طبایع را بصنعت کارآرای
ورای دیدهٔ باریک بینان / [illegible] بر فلک نشینان
ورای هر دو گیتی سیاست / برون از هر چه در فکر و قیاست
بجست وهمی او بر بام افلاک / دریده وهم را نعلین ازین خاک
خرد در جستنش بسیار برتاخت / چو داند کنهش هیچ اندازه
مبرا گمش از دوری و دیری / منزه دانش از بالا و زیری
حروف کاینات ار بازجویی / همه در شست و ز در لوح او بی
چو گل صد پاره کن خود را این داغ / توانی پی درست آمد درین باغ
تو ز انجا آمدی انجا بری / از آنجا در گذر کانجا رسیدی
شناسا بین برکس نیست سواد / ولیکن هم بحیرت می‌کند کار
گر از وی همه از وی شناسی / هم با حد دلیلی و قیاسی
قیاس عقل تا آنجاست برکار / که صانع را دلیل آمد پدیدار
علم اندیشه را زین بیش راه / که با کوه آید در پیش تا جاه
خود آنکس کو معبودی تراهست / بدار از هستی خود چون و چه دست
ز هر شمعی که جویی روشنایی / بوحدانیتش یابی گوای
خرد بخشید تا او را شناسیم / بضاعت قدم تا زو همه راهیم
فلک از هیبت نه عرف افلاک / زنوم هندی بر تخته خاک
نبات روح را آب از چکو داد / چراغ عقل را پیه از نظر داد
جهت را آتش کرمان در افکند / زمین را کار کوه در افکند
جهان کو آفرینش را به آغاز / که بی چون را ندانند هیچکس باز
جهانش در نوند آورد سرانجام / که شوالی در او بگذرد نه کام
نشاید باد جست از خود خدای / خدایی برتر است از کو خدای
[illegible]
چو بخشاینده و بخشنده بود / نخستین با چهار ارکان موجود
بهر پایه شایی داد از افلاک / داور از عمل کاری نبود خاص
یکی را داد بخشش تا رساند / یکی را کو ممسک تا ستاند
نه بخشنده جهر دارد ز دلدون / نه آنکس کو بزیر... نهادن
نه آتش را خبر کو هست سوزان / نداری آنکه هست از نور ...
خدا را ملک ... / هم جمال عربانی ... نیست

## در استدلال نظر و توفیق شناخت

کز ابر و زلالان زامش / تخلیطی که در بارگاهش
بسجده کاک دوی برندارند / ماند اندک بوی برندارند

کتابخانه آستانه قدس

دولت اگر همدمی ساختی
آنچه درین حجله فرخ کابینست
پیش رو آهستگی پیشه کن
زانچه ز از شرع بر آید علم
این طرفم که چمن مانی بست
بکر معانیم که همتاش نیست
جام باید نقد آراستن
گرمی هنگامه و زر هیچ نه
با کس مراوده جهان کی غلام
مرغ قلم چونکه به پرواز کرد

عمر درین بیهده پرداختی
جلوه گری چند بحق کابینست
گر کنی اندیشه به اندیشه کن
گرچه من آن ذوق درا و کشم قلم
جلوه اطراف وی از جرعه بست
عذره باندیشه و بالاش نیست
تا الله نشی ماند بر خاستن
زحمت بازار ده گر هیچ نه
گنج کدام است و نظامی کدام
بر سر فرها بر دو پر باز کرد
گوهر نظامی زبی زیورش
شکر که این نامه بعنوان رسید

دردم آید که کنه کرده ام
زین بره می عمر فرو خورده ام
هر سخنی کاولش از دو دیست
کو نه بد و دله بحق دلوی
گفت زنانم بزمینی نجم
ایم نی تا سر زانوش هست
در نظر هر کس و تازه
گنجه گره کرده گریبان من
باد مبارک گهر افشان او
پای ز سر کرده و زلف افشان دربند
عرضه گوهر ز قدم تا سرش
بیشتر از عمر به پایان رسید

کین ورقی چند سیه کرده ام
آتش در زن عمل سوده ها
دست بر او مال که دستور نیست
شهر بشهرش نفرستادمی
چون ز زنان خند شینی نجم
از پی آن بر سر زانو نشست
حاصل من چیست جز آوازه
بی گروی گنج عراق آن من
بر کلکی کش گهر ننگ آن او
مخزن اسرار به آخر رساند

تاریخ ثبت
۱۳۷۱ش

تمام شد کتاب مخزن اسرار

کتابخانه آستان قدس
ویژه خطی